

پیرامون مباحث جمهوری فوهران دمکرات و لائیک

در نیمه راه
و نه بحران!

احمد آزاد

از سمینار «مردم سالاری و جمهوری لائیک در ایران» که در ژوئیه ۲۰۰۳ در پاریس برگزار شد تا کنون چهار سال می‌گذرد. این سمینار که خود به دنبال انتشار یک اعلامیه، «جمهوری اسلامی، جمهوری لائیک و جایگاه ما» در سال ۲۰۰۱، شکل گرفته بود، پایه‌گذار شکل‌گیری جمعیتی شد که در سپتامبر ۲۰۰۴ با برگزاری نشست در پاریس، با نام «جمهوری خواهان دمکرات و لائیک» رسمیت یافت. حرکت این تجمع سیاسی، علیرغم انتظار، پس از اجلاس پاریس با مشکلات بسیار همراه بود و به تدریج در طول این سه سال از فعالیت‌های آن کاسته شد و امروزه چندان تحرک سیاسی ندارد. حاصل این وضعیت پنج تن از پیشگامان و فعالین این تجمع سیاسی را برآن داشت تا در پی چاره‌جویی، گروه کاری را با عنوان «گروه کار بررسی و چاره‌اندیشی در باره وضع کنونی ما» تشکیل دهند. آنان در اطلاعیه کوتاهی که در این مورد منتشر کردند، تشکیل جلسات پالتاکی و بحث و گفتگو پیرامون مشکلات موجود این جریان سیاسی را به اطلاع رسانده و همراه با آن، تنها به طرح چند مضمون که به نظر آنان می‌باید مورد بحث قرار گیرد بسنده کردند. اگرچه این مضامین به یکدیگر مرتبط هستند ولی مضمون پیشنهادی «نمودها و ریشه‌های بحران در ج.د.ل.» بیش از دیگر موارد مورد استقبال بحث‌کنندگان قرار گرفته و موضوع غالب مقالاتی است که تا کنون در این مورد نوشته شده است.

برای ورود به بحث ابتدا باید روشن کرد که وضعیت کنونی «جمهوری خواهان دمکرات و لائیک» (بعد از این به اختصار «جدل» خواهم نامید) در حال حاضر چیست؟ نقطه مطلوب دوستان گروه کار چه بوده و فاصله‌ای که امروز بین وضعیت کنونی و نقطه مطلوب خود می‌بینند تا چه حد است که آنان را برآن داشته تا پیرامون این فاصله که ظاهراً بحرانی است، از دیگران دعوت به گفتگو کنند. متأسفانه گروه کار هیچ توضیحی در این زمینه به دست نمی‌دهد و خود هیچ بحث مقدماتی را تدارک ندیده است. چنین به نظر می‌رسد که دوستان تنها وظیفه خود را طرح چند سوال، تشکیل یک گروه کار حول آن و سازمان دادن جلسات پالتاکی قرار داده‌اند، بدون آن که روشن کنند این سوالات ریشه در چه ارزیابی یا تحلیل دارند.

نگاهی به روند چهار ساله «جدل» نشان می‌دهد که این تجمع تاکنون نتوانسته است به درستی شکل بگیرد. دوران تدارک نشست اول، از ژوئیه ۲۰۰۳ تا سپتامبر ۲۰۰۴، خود با مشکلات عدیده و درگیری‌های جدی بین اجزاء تشکیل دهنده آن روبرو بود. در این مورد کافی است به نوشته‌های گوناگون این دوره مراجعه شود. حاصل این درگیری‌ها تدارک ضعیف و ناکافی نشست پاریس بود. نشست سه روزه پاریس در نهایت توانست یک سند سیاسی راه، اگر چه ایده‌آل نبود، با توجه به شرایط جلسه و با روشن کردن موارد اشتراک و افتراق، تصویب کند که در حد خود و با توجه به فضای نشست یک دست‌آورد بود. در عرصه سازماندهی نیز تنها شورای هماهنگی و وظائف و اختیاراتش به تصویب رسید. در نشست برای بخشی از اعضای شورای هماهنگی رای‌گیری شد و طبق مصوبه می‌بایست این شورا با حضور نمایندگان واحدهای محلی تکمیل شود. جلسه با این امید که با تشکیل شورای هماهنگی گام مهمی به پیش برداشته شده و این شورا می‌رود تا کارهای نیمه تمام گذشته را پیگیری کند، به کار خود پایان داد. و این همه ممکن نبود اگر نیت خیر شرکت‌کنندگان بدرقه راه این نشست نمی‌بود.

قاعدتا شورای هماهنگی نیز می‌بایست پس از چند ماه سازماندهی درونی، در جهت حل مشکلات پیش‌روی این جمع، از جمله سامان دادن به وضعیت نهادهای محلی، سامان دادن به مباحث ناتمام گذشته در زمینه‌های گوناگون و از جمله موارد اختلاف در بخش افتراق‌های سند، برنامه سیاسی «جدل»، ساختار تشکیلاتی و غیره، فعالیت‌های خود را سامان میداد.

اما از آنجا که هیچ جاده‌ای بخودی خود با نیت خیر صاف نشده است، جاده «جدل» نیز صاف نشد. مشکلات عدیده کار شورای هماهنگی را سخت کرد و ظاهراً بحث‌های طولانی و پایان‌ناپذیر «بودن یا نبودن» کار این شورا را مختل نمود. از آنجا که همگان و منجمه موسسین این جریان، ضمن عدم توافق بر سر تشکیل این نهاد و وظائف آن، همه امید خود را به موفقیت این شورا بسته بودند و همه چشم‌ها به آن خیره شده بود، عملاً کار دیگری نیز پیش نرفت. بیشتر وقت شورای هماهنگی به رتق و فتق امور داخلی یا بهتر است گفته شود اختلافات پایان‌ناپذیر درونی گذشت و جریان ساختن «جدل» با اختلال مواجه شد. به این ترتیب دومین نشست «جدل» در هانوفر، پس از ۱۷ ماه از اجلاس اول، با تدارکی به مراتب ضعیف‌تر و با دسته‌بندی‌هایی به مراتب قوی‌تر آغاز شد و طبعاً صحنه درگیری برخی جناح‌های درونی گردید. تنها سندی که به این اجلاس ارائه شد، ساختار تشکیلاتی بود که روند ارائه آن به اجلاس و برخی مفاد آن مورد اعتراض بخشی از شرکت‌کنندگان قرار گرفت و حاصل این شد که اینان در رای‌گیری شرکت نکردند و پس از پایان اجلاس به همکاری خود با این تجمع پایان دادند. این بار یک شورای هماهنگی کوچکتر، با اعتباری به مراتب کمتر و مشکلاتی به مراتب بیشتر تشکیل شد، به این امید که بر طبق اساسنامه تصویب شده، از نهادهای محلی و گروه‌های کاری کسانی که آن بیپندند که این نیز ظاهراً در این مدت دچار مشکلاتی شده و نتیجه رضایت بخش نیست.

نگاهی به بیان چهار ساله نشان می‌دهد تلاشی که از سمینار پاریس آغاز شد، هنوز به سرانجام نرسیده و هنوز نمی‌توان از یک تجمع سیاسی به نام «جدل» نام برد. فکر جمعی از فعالین سیاسی دمکرات و چپ، مستقل از جناح‌های سیاسی در ایران و قدرت‌های جهانی، بسیار با استقبال روبرو شد و نشان داد که جنبش دمکراتیک و چپ ایران به چنین تشکیلی نیاز دارد. اما چنین شد که معماران این بنا هنوز سنگ اول بنا را نگذاشته، بر سر نقشه‌های آن اختلاف پیدا کردند، کار نیمه تمام رها شد و همچنان دعوا بر سر نقشه ادامه دارد. به این اعتبار مشکل بتوان از بحران در «جدل» صحبت کرد. این تجمع سیاسی، که فعالین آن بسیار علاقه دارند که آن را یک «جنبش» بنامند، هنوز سامان و قوامی نیافته است. سند مصوب اجلاس اول هنوز کامل نیست. خود سند می‌گوید «مسائل مورد افتراق، موضوع بحث و گفتگوهای روشنگرانه قرار خواهد گرفت تا حصول به توافق‌های عمومی‌تری را ممکن سازد.» و چنین بحث و گفتگو‌هایی هنوز صورت نگرفته است. از سوی دیگر «جدل» از نظر سیاسی برنامه روشنی ندارد. از نظر تشکیلاتی نیز تا کنون نتوانسته به یک ساختار معینی دست پیدا کند و اختلاف نظر بر سر شکل سازماندهی بسیار زیاد است.

«جدل» دچار بحران نیست. «جدل» راهی را آغاز کرده ولی هنوز به پایان نرسانده است و در نیمه راه، همراهان چنان به اختلاف رسیده‌اند که پیش‌روی به شدت کند شده است.

چه عواملی مانع پیشرفت و تحکیم این حرکت سیاسی است.

هویت سیاسی

اولین و به اعتقاد من مهمترین مانع، ناروشنی مضمون و هویت این تجمع برای فعالین آن بوده و می‌باشد. اختلاف در برداشت و درک از مبارزه سیاسی بطور جدی فعالیت این تجمع را با دشواری روبرو کرده است. در این عرصه به طور عمده دو نگرش متفاوت در مقابل هم قرار دارند. یکی هدف سامان دادن به تلاش‌های فعالین جمهوری خواه دمکرات و لائیک را به منظور ایجاد بدیلی در مقابل جمهوری اسلامی و دیگر بدیل‌های آن دنبال می‌کند. دیگری نه در پی آلترناتیو که بیشتر در پی روشنگری سیاسی و گفتمان‌سازی سیاسی است.

مستقل از درستی یا نادرستی هر یک از این نظرات، این دو نمی‌توانند در یک تجمع سیاسی با هم همراه باشند. ایجاد یک بدیل در مقابل قدرت سیاسی الزامات و مسئولیت‌هایی دارد که باید آنها را جدی گرفت. درحالی که «گفتمان سازی» با این الزامات و مسئولیت‌ها روبرو نیست و کارکرد دیگری دارد. بی دلیل نیست که از همان ابتدای شکل‌گیری شورای هماهنگی، «بودن یا نبودن» آن یکی از بحث‌های محوری درون جدل بود و همچنان ادامه دارد. موضعگیری سیاسی به یک معضل جدی تبدیل شد و تلاش در اجرای قرار مصوبه نشست پاریس در مورد «اتحاد گسترده جمهوریخواهان» زلزله‌ای در این تجمع سیاسی برپا کرد. هر تلاشی برای برداشتن یک گام سیاسی با اعتراض گسترده بخشی مواجه شد. در نتیجه، حاصل کار چیزی جز در خود فرورفتن و بی‌عملی این تجمع نبود. این مسئله اما هیچگاه به صورت مستقل و به عنوان یک موضوع مورد اختلاف به بحث گذاشته نشد. مهرداد باباعلی در نوشته اخیر خود، «علل کامیابی آغازین و بحران متعاقب جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک» (قسمت دوم/ سایت عصر نو) می‌نویسد: «پروژه نانوشته جنبش ج.د.ل. از بدو پیدایش نه پروژه بدیل‌سازی یا رهبری سیاسی، بلکه پروژه روشنگری سیاسی یا گفتمان‌سازی بود». از سیر حوادث اما چنین برمی‌آید که این «پروژه نانوشته» مورد توافق همه همراهان نبوده است. مستقل از این که برخی از همراهان بعداً تغییر نظر داده‌اند یا برداشت مهرداد باباعلی از ابتدا نادرست بوده است، اکنون جا دارد که این «پروژه نانوشته» نوشته شود، به بحث گذاشته شود و نهایتاً روشن شود که بالاخره این تجمع چه می‌خواهد بکند؟ آیا «جدل» رسالت خود را در گفتمان‌سازی و «روشنگری» می‌بیند یا تلاش دارد تا با دخالت مستقیم‌تر در سیاست در جهت شکل دادن به یک آلترناتیو جمهوری‌خواهی دمکرات و لائیک حرکت کند؟

ساختار تشکیلاتی

از سوی همراهان تلاش‌های زیادی برای یافتن یک شکل تشکیلاتی صورت گرفته و می‌گیرد و بعضاً ریشه همه نابسامانی‌ها را در معضل تشکیلاتی می‌بینند. در مواردی نیز کابوس «استالین» چنان خواب برخی را آشفته می‌کند که ساده‌ترین اصول کار جمعی را قربانی این وحشت می‌کنند و روح «باکونین» را شاد. در اینجا قصد بر نقد این طرح‌ها نیست، چرا که به نظر من، موانع پیشرفت کار «جدل» نه در ساختار که در اختلافات جدی بر سر مضمون فعالیت و برنامه سیاسی است. به همین دلیل بر این باورم که این طرح‌ها اجرا شدنی نیستند و راه به جایی نخواهند برد. اما از آنجا که اصرار بر ارائه این طرح‌ها خود نشان از ندیدن مشکل دارد، برای نمونه به آخرین نوشته دوستان عزیزم بهمین امینی و رسول آذرنوش اشاره می‌کنم که ریشه همه مشکلات «جدل» را در شورای هماهنگی دیده‌اند و راهکار پیشنهادی‌شان انحلال این شورا و سازماندهی «جدل» بر پایه واحدهای محلی مستقل و رابطه شبکه‌ای افقی بین آنها است.

این دوستان می‌نویسند: «باید تصدیق کرد که تبلور بحران و کانون آن در جنبش ما، نهادی به نام «شورای هماهنگی» بوده است. یعنی مستقل از این که این نهاد چه نقشی در فعالیت‌های ما داشته یا می‌بایست داشته باشد، این یک واقعیت عینی و غیرقابل انکار است که فعالیت «شورای هماهنگی» از همان ابتدا با مشکلات جدی روبرو بوده که با گذشت زمان به یک بن‌بست منجر شده است. بحران کنونی در جنبش جمهوریخواهان دمکرات و لائیک ایران، در حقیقت بحران شورای هماهنگی است.» (بحران ما / رسول آذرنوش - بهمین امینی - سایت صدای ما) و درچرایی این حکم معتقدند که: «در ذهن اغلب همراهان حتی با تجربه هم تصور نمی‌شد که مساله شکل فعالیت و ساختار تشکیلاتی بتواند آنچنان اهمیتی بیابد که ما را با مشکلات جدی و نهایتاً با بحران مواجه کند.» (همانجا) این دوستان چنان به ساختار اهمیت می‌دهند که از خود نمی‌پرسند چرا شورای هماهنگی با مشکلات جدی روبرو شد. آنها به این نکته دقت نمی‌کنند که اختلافات جدی بر سر مضمون و برنامه سیاسی «جدل» که در دوران تدارک نشست اول حل نشده بود، خودبخود به درون شورا رفت و نمایندگان فکری هر جناح عملاً شورا را عرصه حل و فصل این مسئله قرار داده و تلاش کردند تا از طریق شورای هماهنگی <

فکر سیاسی خود را پیش برند. یقیناً با حذف شورا مشکل اختلافات درونی شورا و بحث‌های ماراتونی آن از بین می‌رود ولی مسئله همچنان بقوت خود باقی خواهد ماند و این بار به درون واحدهای محلی کشیده خواهد شد.

از نظر آنها وجود شورای هماهنگی غلط بود، چرا که مترادف بود با کار حزبی و از این زاویه معتقدند که برای جلوگیری از فعالیت به شکل حزبی، کافی است تا ساختاری غیر حزبی سامان داده شود. و از همین جا است که معتقدند «اجلاس پاریس به این امر واقف نبود که با سپردن رهبری به شورای هماهنگی آن را عملاً به یک کمیته مرکزی تبدیل می‌کند و این امر در تناقض آشکار با «هویت غیرحزبی» جمهوریخواهان دمکرات و لائیک قرار دارد.» (همانجا). در اینجا نیز ما با همان مشکل قبلی در مورد «پروژه نانوشته» مواجه هستیم. ظاهراً به نظر این دو دوست «پروژه نانوشته» ساختار تشکیلاتی «جدل»، یک «ساختار غیر حزبی» بود. در اینجا نیز روشن نیست که به چه میزان همراهان «جدل» با این ایده همراه بودند. بحث‌هایی در زمینه ساختار تشکیلاتی صورت گرفت ولی در کنار طرح پیشنهادی این دوستان، بودند طرح‌هایی که ساختار حزبی تمام عیار را پیشنهاد می‌کردند. مسئله اما صرفاً به جنبه تکنیکی بر نمی‌گردد. مسئله این است که در این جمع برخی با فعالیت «حزبی» مخالفند.

این دوستان بر این باورند که «بدون حزب هم می‌توان یک مبارزه جمعی و متشکل را در جهت برچیدن نظام جمهوری اسلامی و ایجاد تغییرات بنیادی در جامعه‌مان به پیش برد» (همانجا). مسئله اینجا است که این تز بدون هیچ دلیلی و بدون هیچ بحث اثباتی و صرفاً با تکیه بر تجربه منفی احزاب چپ ایرانی، آن هم در دهه‌های گذشته طرح می‌شود. مستقل از نظر منفی دوستان به حزب و «دیو هفت سر» کمیته مرکزی آن، باید دقت داد که حزب یک نهاد اجتماعی در جوامع مدرن کنونی است و در حال حاضر بخش عمده فعالیت سیاسی شهروندان در کادر آن صورت می‌گیرد و دمکراسی نمایندگی، آنگونه که دوستان از آن دفاع می‌کنند، بدون احزاب ناممکن است. بدیل این دمکراسی، گسترش هر چه بیشتر دمکراسی مشارکتی و عبور به دمکراسی خودگردانی مردمی است که تنها به دنبال یک تحول بنیادین در ساختار جامعه و خلع ید از قدرت سیاسی «سرمایه» امکان‌پذیر است. فکر نمی‌کنم که در حال حاضر برنامه سیاسی «جدل» خلع ید از قدرت سیاسی «سرمایه» و استقرار جمهوری خودگردان توده‌ای در فردای جمهوری اسلامی باشد. در نتیجه، خواهی نخواهی احزاب سیاسی در آینده جمهوری دمکراتیک پارلمانی مورد نظر این دوستان وجود داشته و نقش اساسی را بازی خواهند کرد. جنبش‌هایی چون «آتاک» و «آلترموندیالیست»‌ها نیز تنها در حد جنبش سیاسی اعتراضی باقی مانده‌اند و تاکنون نتوانسته‌اند در پروسه «دمکراسی نمایندگی» در جهت تعیین نماینده و شرکت در انتخابات حرکت کنند. تنها جنبش «سبزها» بود که پس از آن که به یک حزب سیاسی تبدیل شد، توانست وارد بازی انتخابات شود. نکته مهم‌تر آن که دمکراسی درونی و کارکرد احزاب را فقط با کمیته مرکزی تعریف نمی‌کنند و وجود کمیته مرکزی دلیلی بر غیر دمکراتیک بودن حیات درونی حزب نیست.

موخره

تلاش برای غلبه بر پراکندگی فعالین سیاسی دمکرات و چپ، که ضمن باور به استقرار حکومت جمهوری دمکراتیک و لائیک در ایران، خواهان تغییر کلیت حکومت بوده و باوری به امکان اصلاح رژیم از درون ندارند، علت وجودی «جدل» بود و هست. چنین تجمعی خود به خود خصلت سیاسی داشته و بالاچار با مسائل حکومت و جامعه درگیری مستقیم و روزمره خواهد داشت. یک سوی فعالیت سیاسی «قدرت حاکمه» است. «قدرت حاکمه» یک نیروی اجتماعی زنده است که روزمره با سیاستهای خود در حیات جامعه و تحولات آن تاثیر می‌گذارد. نیروی سیاسی اپوزیسیون نیز در تقابل با «قدرت حاکمه» باید بتواند به همان میزان زنده و فعال با تحولات اجتماعی برخورد کرده و واکنش نشان دهد.

اتحاد جمهوریخواهان ایران، یک اتحاد غیر سیاسی؟

در نوشته ای با امضای هفت نفر از دوستان (مهران براتی، رضا چرندابی، رضا سیاوشی، حسن شریعتمداری، رامین صفی زاده، امیرحسین گنج بخش، مهرداد مشایخی)، تحت عنوان «آینده اتحادجمهوری خواهان در گرو تشکیل فراکسیون‌ها است» ارزیابی جدیدی از اتحاد جمهوری خواهان ارائه شده است که مهم ترین آن، ارائه تعریف جدیدی از «اجا» تحت عنوان یک «اتحاد غیر سیاسی» است. طرح این مساله در مورد جریان‌هایی که با ادعای سیاسی و برای استقرار نظام جمهوری در ایران تشکیل شده است و رسماً در همان اولین همایش خود اعلام کرده است که «ما بر اساس بیانیه "برای اتحاد جمهوری خواهان"، برای استقرار نظامی در ایران میکوشیم که در آن یگانه منشاء مشروعیت حکومت رای مردم است و هرکس صرف نظر از جنسیت، تبار، عقیده و مذهب خود از حقوق و فرصت‌های برابر برخوردارست. تنها چنین نظامی میتواند همزیستی همه گرایش‌های سیاسی و آشتی ملی را در کشور تضمین کند و با مشارکت همه ایرانیان، شکوفایی اقتصادی، رفاه و تامین نیازهای اساسی شهروندان را امکان پذیر سازد»، جای سوال دارد که اگر اتحاد جمهوریخواهان سازمانی سیاسی نیست، کدام نیروی دیگر، سیاسی است و اگر فعالیت تکتونی ما «غیر سیاسی» بوده است، چگونه اکثر دوستان امضا کننده، در محیط «غیرسیاسی»، مسئولیت‌های سیاسی پذیرفته اند و در ارگان‌های مرکزی آن فعال بوده اند؟ ببینیم استدلال دوستان از چه قرار است.

«اتحاد غیر سیاسی میان افراد سیاسی»؟

دوستان نوشته اند که: «در آغاز تشکیل اتحاد جمهوری خواهان، سازمان ما آگاهانه با رویکردی "فراسیاسی" آغاز به کار کرد و به هیئت یک اتحادیه درآمد و در نتیجه تبدیل شدیم به یک "اتحاد غیر سیاسی میان افراد سیاسی" (همه تاکیدات از من است). من اولاً به خاطر ندارم که ما «آگاهانه» کی و کجا تصمیم گرفتیم که با رویکردی «فراسیاسی» (?) آغاز کنیم و در نتیجه اتحاد ما به اتحادی غیر سیاسی از افراد سیاسی تبدیل شود. اصلاً این اصطلاح «فراسیاسی» برای من هم ناآشنا و هم غریب است. ثانیاً دوستان ما کدام سازمان غیر سیاسی را سراغ دارند که به دنبال تدوین استراتژی سیاسی باشد. برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پیشنهاد کاندیدای مستقل بدهد و یا سخنگو تعیین کند و بیشترین وقت خود را صرف بحث بر سر تدوین سیاست و اتخاذ موضع در قبال مسائل سیاسی روز، از بحران اتمی تا جنگ لبنان و ... بکند.

من به خاطر دارم که بین ما این بحث که اتحاد جمهوریخواهان حزب است یا جبهه، جنبش است یا سازمان سیاسی، از همان آغاز وجود داشت. اما نه کسی اتحاد جمهوریخواهان را یک سازمان غیر سیاسی می دانست و نه در ردیف اتحادیه‌های صنفی. هدف ما ایجاد یک اتحاد سیاسی از افراد سیاسی با گرایش‌های سیاسی متفاوت، حول یک سری اصولی بود که در بیانیه ۱۰ ماده‌ای برای اتحاد جمهوریخواهان ایران آمده است و در ادامه نیز تلاش کرده ایم که متناسب با تغییرات در شرایط، خط مشی سیاسی صیقل یافته تری هم برای عملی کردن این اصول تدوین کنیم. الان یک باره با این ارزیابی مواجهیم که اصلاً ما نهاد سیاسی نبودیم و نیستیم.

آیا دوستان واقعا معتقدند که اتحاد جمهوریخواهان «یک اتحادیه از نوع اتحادیه‌های صنفی، مانند اتحادیه‌های کارگری، دانشجویی و غیره است»؟ این که «یک سازمان سیاسی به معنی دقیق کلمه نیست» به مفهوم آن است که یک سازمان غیر سیاسی از سیاسیون است؟ از همان آغاز هم روشن بود که ما قصد تشکیل «یک سازمان سیاسی

به معنی دقیق کلمه» را نداریم و نداشتیم. این امر بیشتر از آن که مربوط به سیاسی بودن و یا نبودن اتحاد باشد، منحصر به ساختار سازمانی آن بود. ولی ابداع سخنی هم از غیرسیاسی بودن «اجا» در میان نبوده است و در عمل هم «اجا» یک جریان سیاسی و یا اتحادی از نیروهای سیاسی برای هدف سیاسی و با کاراکتر سیاسی بوده است. دوستان، برای مهم جلوه دادن تشکیل فراکسیون‌ها لازم نیست که اول اتحاد جمهوریخواهان را به یک اتحادیه غیر سیاسی تبدیل کنند و صد البته مجاز نیستند که مناسبات درونی آن را زیر سوال ببرند و بعد نتیجه بگیرند که: «امروز برای کارآمدتر کردن «اجا» و موثرتر کردن فعالیت‌های آن می توانیم از مناسبات اتحادیه‌ای عبور کرده و با برقرار کردن مناسباتی با سرشت سیاسی و سالم در درون «اجا»، آن را متحول سازیم. تشکیل فراکسیون‌ها ابزار این تحول هستند».

تاکنون هم مناسبات درون «اجا» نه از سرشت سیاسی دور بوده است و نه موردی بر ناسالم بودن آن‌ها وجود دارد که الان برای «برقرار کردن مناسباتی با سرشت سیاسی و سالم در درون «اجا» به دنبال ابزار بگیریم و «تشکیل فراکسیون‌ها را ابزار این تحول» بدانیم.

تعریف جدید از اتحاد جمهوریخواهان تنها نوآوری دوستان نیست. قدم بعدی دوستان زمینه تبدیل «اجا» به یک تشکیلات فاقد انسجام و زمین گیر است که قرار است با معجزه «فراکسیون»‌ها دوباره پا بگیرد: «متأسفانه در اتحادجمهوری خواهان، حداقل لازم انسجام ... ممکن نیست. پس تنها راه باقی مانده آن است که این وظیفه را به عهده فراکسیون‌ها و یا هسته‌های سیاسی درون «اجا» بسپاریم. تا این بار «اجا» بتواند برگرد این فراکسیون‌ها دوباره پا بگیرد». برای من این سوال طرح است که از کجا دوستان نتیجه می‌گیرند که «اجا» زمین گیر شده است و بشارت می‌دهند که «این بار» باید برگرد فراکسیون‌هایی که هنوز فقط حرفش در میان است، دوباره پا بگیرد؟ جای توضیح در این مورد هم در نوشته دوستان خالی است. اما در عین حال این امر چنان بدیهی انگاشته شده است که تقسیم «وظیفه» ای در بین فراکسیون‌ها و هسته‌هایی که هنوز حرف از تشکیلات است، صورت می‌گیرد.

صحبت از ضرورت، اهمیت و یا حتی موهبت فراکسیون، الزاماً به معنی تشکیل آن‌ها نیست. فراکسیون را نمی‌شود یک شبه و به دلخواه از آستین بیرون کشید. اگر می‌شد، برخی از دوستان ما که سال‌هاست در هر بحثی، با ربط و بی‌ربط، تکرار می‌کنند که بدون تشکیل فراکسیون هیچ مشکلی حل نمی‌شود، حتماً به این مهم نائل آمده بودند. دوستان که معتقدند فراکسیون حداقل دو الزام دارد، داشتن رهبری و برنامه، آیا تا به حال برنامه‌ای مجزا، از طرف جمعی در اتحاد جمهوریخواهان ارائه شده است، که یکی از این ملزومات ایجاد شده باشد؟

یک ارزیابی جدید از اتحاد جمهوریخواهان؟

در آستانه تشکیل سومین همایش، کم نیستند دوستانی که خواهان ارزیابی از کارنامه اتحاد جمهوریخواهان و چشم انداز و جایگاه آن هستند. این امر به خودی خود هم طبیعی است و هم حق هر عضو این اتحاد. ما هزاران عیب و ایراد داریم، اما از حداقل‌هایی در کارمان برخورداریم که نه تنها قابل دفاع، بلکه از دستاوردهای مجموعه ما هستند. آن چه در نوشته مورد تأیید هفت نفر از دوستان ارائه گشته است، نقد نقصان‌های کار ما نیست؛ تلاش برای ارائه تصویری از اتحاد جمهوریخواهان است که با واقعیت چندان همخوانی ندارد.

در «سراشیب اضمحلال»؟

دوستان، در «طرح بحث» خود برای اثبات این که آینده اتحاد چرا در گرو تشکیل فراکسیون‌هاست، از پیش فرض‌هایی حرکت کرده اند که بسیار بدبینانه و نادقیق هستند. دوستان نخست از این نقطه آغاز می‌کنند که «دلیل اصلی حرکت برای فراکسیون‌های درون «اجا» نه «اقلیت و اکثریت بازی» بلکه متوقف کردن فرسایش دائمی «اجا»، بالابردن توانمندی آن و مهیا کردن شرایط تولید اراده سیاسی در آن است تا این سازمان بتواند به صورت موثرتری در صحنه کارزار سیاسی ایران ظهور دوباره یابد، و احتمالاً "ننهاد نجات اجا از سراشیب اضمحلال کامل می‌باشد».

واقعیت‌ها» نام برد و اضافه کرده اند: «همین بس که در همایش پیش رو، به عوض پرداختن به سرنوشت «اجا» و پیدا کردن راه حل برای نجات آن از سرآشوب فرسایشی کنونی و یا لا اقل، تلاش برای شناخت دلایل آن، قرار است مانند بقیه گروه های سنتی، وقت همایش به تصویب و تصدیق و یا بگومگو بر سر چند سند اعلام موضع صرف شود که به اذعان اکثر دوستان نه تأثیری بر جامعه ایران خواهند داشت و نه سودی برای «اجا». کمی هم روی همین سه مورد از دلایل «فراوان» دوستان مکتی کنیم:

۱ - «پائین بودن شدید سطح سیاست و اندیشه سیاسی در اجا»

۲ - «درجه پائین انسجام و سازماندهی»

۳ - «عدم پاسخگوئی نهاد رهبری اجا و انفکاک آن از واقعیت‌ها»

حقیقت این است که من از معیار و مبنای دوستان در مورد سنجش «پائین بودن سطح سیاست و اندیشه در اجا» اطلاعی ندارم، بنا بر این مشکل است که بتوانم در مورد صحت یا سقم آن صحبتی بکنم. فکر می کنم چنین ادعائی باید مکتی بر ارائه فاکت هائی باشد که چنین نتیجه گیری را تأیید می کنند. حدس و گمان کافی نیست. این فاکت ها و نیز تحلیل دوستان از آن ها، حداقل برای من روشن نیستند. در نوشته هم جز این حکم «پائین بودن» چیز دیگری نیامده است. از نظر من، این دلیل، اثبات نشده است. «پائین بودن» در مقایسه با کدام سطح و کدام بالا بودن؟ تا زمانی هم که استدلال دوستان در اثبات این تز روشن نیست، از نظر نه من، بلکه هر خواننده ای، فقط یک ادعاست.

همین طور است دلیل دوم «درجه پائین انسجام و سازماندهی». از همان آغاز در بین ما بحث بر سر ساختار تشکیلاتی یک بحث جدی بود. در همین نوشته هم جا به جا به آن اشاره شده است. در هر دو همایش گذشته روی این امر تاکیدات متفاوتی وجود داشت. از ساختار حزبی تا شبکه ای و آن که بیرون آمده است و ساختار فعلی «اجا» را تشکیل می دهد، نتیجه این بحث ها و خود محصول آزمون و خطا در این عرصه طی همین چهار سال گذشته بوده است. «اجا» در مقایسه با بسیاری تشکیلات های موجود، چه سنتی و چه مدرن، در عین داشتن تشکیلات شبکه ای توانسته است حداقل تمرکز را برای تصمیم گیری سریع ایجاد نماید، بیشترین استفاده را از امکانات جدید کرده است. توانسته است ارتباط تشکیلاتی میان اعضای ارگان های خود را در حدی که حضور دارند، حفظ و برقرار کند. جلسات مرتب و منظم هفتگی برقرار نموده است و از یک سیستم کارکردی متناسب با نیازهای جاری خود برخوردار است. من نمی دانم دوستان به دنبال چه نوع انسجام و سازماندهی هستند و چرا آن را برای جایگزینی سیستم فعلی ارائه نمی کنند.

در مورد دلیل سوم، یعنی «عدم پاسخگوئی نهاد رهبری اجا» و انفکاک آن از واقعیت‌ها» خود دوستان هم زیاد مطمئن نیستند. بلافاصله بعد از طرح این دلیل و ادعائی که علیه «سنتی» بودن طرح مطالب برای همین همایش آورده می شود، خود دوستان نیز «افراد رهبری» را «مقصر» دانسته و معتقدند که مقصر اصلی «مشکل ساختاری» است و به این نتیجه می رسند که: «اگر بهترین افراد هم در جایگاه رهبری کنونی اجا» بنشینند، باز نمی توانند چندان کارآمد باشند».

در این مورد هم بحث اولیه دوستان که بخشا نیز از همین «افراد» رهبری هستند و خود نیز در این «عدم پاسخگوئی نهاد رهبری اجا» و انفکاک آن از واقعیت‌ها» به نوعی سهیم اند، زیاد جدی نیست. اعتقاد دوستان بر این است که این امر قدیمی است. عین استدلال دوستان: «اگر مشکل اجا ساختاری است [که ظاهراً چنین است]، ریشه این مشکل بر می گردد به نحوه شکل گیری اجا» و مقتضیات زمان شکل گیری آن در خارج کشور حدود ۴ سال پیش». پس حرف تازه ای در این زمینه هم در بین نیست.

فراکسیون ها حلال مشکلات؟

اگر «هدف این نوشته آن نیست که گفته شود با تشکیل فراکسیون ها همه مشکلات اتحاد جمهوری خواهان حل می شوند» و ارزش قائل شدن به این اصل درست است که «هیچ مشکلی به خودی خود حل نمی شود مگر آن که اول آن مشکل به درستی تشخیص داده و تعریف شود و سپس عامل و Agency مربوطه برای حل آن بوجود آید»، < صفحه ۱۹

قبل از هر چیز باید بگویم که من با فکر شکل گیری فراکسیون ها یا اقدام کسانی برای تشکیل آن ها، هیچ گونه مخالفتی ندارم و این حق برای همه اعضای اجا در اساسنامه آن به رسمیت شناخته شده است. طرح این ایده اصلاً نیازمند این نوع صغری کبری چیدن ها نیست. ما در این چند خط با تصویری از اتحاد جمهوریخواهان مواجهیم که می گوید: اولاً اجا در حال فرسایش دائمی است و در سرآشوب اضمحلال کامل است و ثانیاً تشکیل فراکسیون ها هم نه قطعاً، فقط «احتمالاً تنها راه نجات» و «ظهور دوباره» آن است. این گزاره «سرآشوب اضمحلال کامل» در پاراگراف بعدی توضیح بیشتر داده شده است که از چه زمانی آغاز شده است. امضا کنندگان معتقدند که: «اتحاد جمهوری خواهان» مدت کمی پس از تولد خود، به عوض «رشد و بالندگی» در سرآشوب فرسایش و فروماندگی قدم برداشت». و این که: «این موضوع را به آسانی می توان در مقایسه تعداد شرکت کنندگان همایش اول و دوم مشاهده نمود. همچنین می توان امیدی که در ابتدای تشکیل «اجا» آفریده شد را با نا امیدی که امروز در آن موج می زند مقایسه کرد».

تبدیل «تعداد شرکت کنندگان همایش» ها به معیار «رشد و بالندگی» و یا «فرسایش و فروماندگی» بدون در نظر گرفتن عوامل متعددی که در این امر دخیل اند و یا مشکلات متعددی که تبدیل یک جمع فراخوانی به یک تشکیلات با یک ساختار در حال آزمایش و به قول یکی از دوستان، قایق سازی در حین قایق سواری، اگر نگوئیم ساده نگری، حداقل ساده کردن صورت مساله و گریز از یک بررسی جدی از کارنامه اتحاد جمهوریخواهان است. کاهش سطح مشارکت در همایش ها و تنزل سطح فعالیت در میان اعضا اتحاد جمهوریخواهان دلایل خاص خود را دارد که یک بررسی مسئولانه و جدی نمی تواند فقط به عوارض آن ها از جمله همین کاهش «تعداد شرکت کنندگان در همایش» بسنده کند. این که ما نتوانسته ایم به جای کاهش، تعداد شرکت کنندگان را افزایش دهیم، یک ضعف بزرگ است. ما نیرو از دست داده ایم، در این هیچ شکی نیست ولی مضمحل نشده ایم. همین امروز هم در مقایسه با بسیاری از نیروهای سیاسی دیگر، از انسجام و توانائی مناسب تری برخورداریم. عدم موفقیت ها و حتی شکست ها به معنی اضمحلال نیست. در مورد «موج زدن» امید و ناامیدی هم، فکر نمی کنم استفاده از این قبیل نتیجه گیری ها، نشانه واقع بینی باشد. ما در ارزیابی از مشکلاتمان نمی توانیم به جای استدلال حکم صادر کنیم. من فکر نمی کنم که دلایل این ناامیدی ها برای دوستان امضا کننده پوشیده باشد. بسیاری از آن امید ها نسبت به اتحاد جمهوریخواهان واقعی نبودند و آن هائی هم که واقعی بودند، چه بسا در ندانم کاری های مجموعه ما و در فرصت سوزی های فرساینده ای که امضاکنندگان این نوشته نقش کم تری از دیگران در آن ها نداشتند، بعضاً برآورده نشده اند. ولی چرا باید این چنین با یک چرخش قلم، جریانی را که از دل یک بیانیه بیرون آمده و با صرف دنیایی از انرژی و کار شبانه روزی، چهار سال است که در عرصه سیاسی ایران حضور دارد و جایگاهی برای خود باز کرده است و مهر و نشان خاص خود را بر فرهنگ سیاسی ایران زده است، این چنین به «سرآشوب سقوط» فرستاد. بهتر بود که دوستان اول امیدهای را که داشتند و برپاد رفته است، فرموله می کردند تا ما هم متوجه می شدیم که کدام ساختار ها و حتی چه کس یا کسانی مسئول برپاد رفتن آن ها بوده اند. به قول خود دوستان: «خراب کردن همیشه بسیار آسانتر از ساختن است ... اگر صد نفر صد سال زحمت بکشند و یک بنای ارزشمند و یا بنگاه اقتصادی سودآور را بیافرینند، فقط دو سه نفر کافی است که ظرف چند ماه همه آن دست آورد ها را به باد دهند».

نه دوستان، اجا وجود دارد و در حد خود حضور هم دارد. نقطه قوت آن هم همین ادامه کاری بوده است. غیبتی هم در کار نبوده است که نیاز به ظهور دوباره آن باشد.

کدام دلایل؟

دوستان در مورد دلایل «سرآشوب اضمحلال» اجا، نوشته اند که: «دلایل فرسایش پیوسته اجا فراوانند، از میان آن ها می توان از پائین بودن شدید سطح سیاست و اندیشه سیاسی در اجا، درجه پائین انسجام و سازماندهی» و نیز: «عدم پاسخگوئی نهاد رهبری اجا» و انفکاک آن از